



## حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾

بعد از اینکه قصه منافقین و اهل کتاب را بیان فرمود، راه تربیتی را هم به ما آموخت که انسان همانند آنها گرفتار عذاب نشود و آن راهی که گرچه دقیق است؛ ولی به همراه همه هست، همان راه معرفت نفس است، دو راه ذکر شد: که يك راه خیلی عمومی است و يك راه خصوصی. آن راه عمومی هم میسر همه است، این راهی هم که خصوصی است این هم برای همه میسر است، هیچ اصطلاح فنی در او به کار برده نشده است که مخصوص علما باشد، کسی نمی تواند بگوید من چون درس نخواندم از این اصطلاحات باخبر نشدم، نمی توانستم این راه را طی کنم، گرچه این راه دقیق است؛ ولی برای همه قابل رفتن است، چون راه معرفت نفس است و انسان اگر از همه چیز غافل باشد، از خود غافل نیست؛ لذا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ که گرچه خطاب برای همه انسانهاست از آن جهت که مؤمنین برخوردارند، مؤمنین را ندا می دهد و این ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾، اول ناظر به مراقبت است، آن ﴿اتَّقُوا﴾ دوم ناظر به محاسبیت است، جمله ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ هم به کمک چند طایفه از آیات تا حدودی روشن شد.

اما ذیل آیه همیشه ضامن مضمون آیه است، این ﴿إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، ضامن هم آن تقوای اول است، هم محاسب، هم تقوای دوم است، چون انسان و جمیع کارهای خود در معرض و مشهود خداست و خداوند به همه کارهای انسان آگاهی دارد؛ لذا هم می‌تواند دلیل باشد برای آن تقوای در مراقبت، هم می‌تواند دلیل باشد برای تقوای در محاسبه، می‌فرماید شما هر چه می‌کنید نه تنها علیم است؛ بلکه خیر است. همه ذرات ریز را کارشناسانه می‌داند.

در سوره مبارکه «مجادله» که قبل از همین سوره «حشر» بود، آیه شش این است که ﴿يَوْمَ يَنْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ﴾، همه کارها را خدا به اینها گزارش می‌دهد، خدا همه کارها را احصا کرده است، اینها فراموش کرده‌اند. بنابراین اگر يك حسابرس دقیقی در فوق احاطه دارد ما هم در مراقبت باید باتقوا باشیم، چیزی را کم و زیاد نکنیم، هم در محاسبه باید باتقوا باشیم، چیزی را کم و زیاد نکنیم و اینکه محاسبه و مراقبه بسیار سخت است، برای آن است که قاضی می‌خواهد خود را محاکمه کند، این حبّ نفس مایه کوری قضاهاى قاضی است، «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُغْمِي وَ يُصِمُّ»<sup>۱</sup> چه اینکه «بُغْضُ الشَّيْءِ» هم «يُغْمِي وَ يُصِمُّ»<sup>۲</sup> انسان می‌خواهد دشمن خود را محکوم کند و خود را حاکم کند، نسبت به دشمن بغض دارد و نسبت به خود محبت دارد، آن‌گاه همین قاضی که به خود علاقه دارد و به دشمن خود کینه دارد، همین قاضی بخواهد سالم قضاوت کند، این بسیار سخت است؛ لذا فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، خیلی از کارهاست که از یادتان می‌رود یا تناسی دارید؛ ولی خدا احصا می‌کند، در یکی از خطبه‌های نورانی نهج‌البلاغه هست که «ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ»<sup>۳</sup>، این در نهج‌البلاغه است، فرمود آنهایی که به یاد حق بودند، رحلت کردند، آنها که یا اهل نسیان هستند

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰.

۲. وسائل الشیعة، المقدمة، ص ۳۶.

۳. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۷۶.

یا خود را به تناسی می‌زنند، سعی می‌کنند نسیان کنند، آنها مانده‌اند، اگر کسی بداند که ﴿إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ و بداند که ﴿أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ﴾، هم در مراقبه دقیق است هم در محاسبه دقیق است.

در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۴۷ فرمود: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا﴾، اگر يك پَر سنگی هم باشد ما او را احضار می‌کنیم: ﴿وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾، پس چنین موجودی در فوق ما به ما احاطه دارد و ما در محضر او می‌خواهیم اهل مراقبت باشیم، رقبه بکشیم، ببینیم چه کار انجام دادیم و اهل محاسبه باشیم، اگر کار خیرمان زیادتر بود که حمد کنیم و اگر کار سوءمان زیادتر بود که با استغفار و توبه جبران کنیم این راه آن است، پس این ﴿إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، هم می‌تواند مضمون ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾، اول را تأمین کند هم می‌تواند مضمون ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾، ثانی را تأمین کند که اینها هیچ کدام تکرار نیست.

ما از چه راه این ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ﴾ را طی کنیم؟ می‌فرماید راهش این است ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾، فاسق حقیقی کسی است که خود را فراموش بکند، این دیگر درس خواندن نمی‌خواهد، کسی بگوید من درس نخواندم و نمی‌توانستم اهل حساب باشد، چنین نیست، فرمود شما خدا را فراموش نکنید، اگر خدا را فراموش کردید خودتان را فراموش می‌کنید، اگر خودتان را فراموش کردید، دیگری به جای شما می‌نشیند و دیگری را به جای خدا می‌نشانید، اینکه مکتب‌های گوناگونی در غرب یا غیر غرب پیدا شده است که اندیشه انسان را به جای وهم نشانند، انسان را به جای خدا - معاذ الله - نشانند، برای آن است که خدا را فراموش کردند، وقتی خدا را فراموش کردند، کسی به هر حال باید این جهان را اداره کند، این قانون را وضع کند، اگر خدا فراموش شد، وحی فراموش شد، انسان و اندیشه انسان بجای خدا و وحی می‌نشیند، این مکتب الآن مدّت‌هاست که در غرب طرفدار دارد. سرّش نسیان و رد است. فرمود؛ مثل کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، در این کریمه چند لطیفه است: یکی اینکه نفرومود خدا را فراموش نکنید، فرمود؛ مثل آنها که خدا را فراموش

کردند نباشید، این همان بیانی که در کتاب‌های ادبی خواندید که اگر چنانچه انسان يك قاعده کلی را با مثل ذکر بکند بهتر در اذهان جا می‌گیرد، این هم همان است، فرمود مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا آنها را از یاد خودشان برده است، اگر بفرماید: «ولا تنسوا الله»، این لطیفه و مزیت را ندارد، دلالت نمی‌کند که يك عده خدا را فراموش کردند و کيفر تلخش را هم چشیدند؛ اما وقتی بفرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾، معلوم می‌شود که عده‌ای که خدا را فراموش کرده‌اند به این کيفر رسیده‌اند، این صرف تئوری و فرض نیست، واقعی هم هست!

دوم آن است که در قرآن کریم آمده، اگر کسی خدا را فراموش کند، خود را فراموش می‌کند. در بخش دیگر از قرآن آمده است که اینها که خدا را فراموش کردند، فقط به فکر خودشان هستند، معلوم می‌شود این نفس و این خود چند مرحله دارد: يك خودِ اصیل و خود واقعی است که اگر ما خدا را متذکر بودیم، آن را متذکریم و اگر او را فهمیدیم، خدا را می‌فهمیم و يك خود حیوانی است که ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾<sup>۴</sup>، که اگر خدا را فراموش کردیم، به فکر او هستیم، چون در این مراتب نزولی وقتی که قرآن از افراد بی‌خبر سخن می‌گوید، می‌فرماید اینها که از حیات انسانی تنزل کرده‌اند، در حدّ حیات حیوانی هستند: ﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۵</sup>، اینها در حدّ حیات حیوانی هستند، از این مرحله نازل تر می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾، از این مرحله نازل تر حیات گیاهی است و از این مرحله نازل تر به مرحله جهادات می‌رسد و از آن مرحله نازل تر این است که ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾<sup>۶</sup>، که دیگر از جهاد هم پایین تر می‌آید؛ یعنی از سنگِ پُر برکت هم پایین تر می‌آید؛ یعنی جهاد بی‌اثری می‌شود. در سیر نزولی همه این مراحل را گذرانده است، در این بخش کسانی که به یاد خدا

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۵. سوره حجر، آیه ۳.

۶. سوره بقره، آیه ۷۴.

نیستند، می‌فرماید اینها خودشان را فراموش می‌کنند، در سوره مبارکه «آل عمران» هم می‌فرماید اینها کسانی هستند که فقط به فکر خودشان هستند: ﴿أَهْمَتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾، وقتی سخن از اعزام به جبهه و مسئله جنگ و مسئله ایثار و فداکاری شد، اینها فقط به فکر خودشان هستند: ﴿ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةٌ نَاصِئَةٌ يَعْشَى طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهْمَتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَنْظُرُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾.<sup>۷</sup> اینها فقط به فکر هستند که خود را حفظ کنند، این کسی که خود را فراموش کرده است؛ چه خودی برای او مانده است که فقط به فکر خود است، این کدام خود است؟ آن خودی است که فراموش کرد؟ یا این خودی است که الآن به یاد اوست؟ این نفسی که گفته شد: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۸</sup> این کدام نفس است؟ این نفسی که ﴿قَدْ أَهْمَتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾، این نفس است یا آن نفسی که ﴿لَا تُكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ آن نفس است؟ قرآن کریم می‌فرماید ممکن نیست کسی خود را ببیند و خدا را نبیند، این شدنی نیست، انسان يك آینه است؛ یعنی آن خودِ حقیقی اوست بی‌غبار، ممکن نیست کسی آینه شفاف بی‌غبار را ببیند و صاحب‌صورت را نبیند. این شدنی نیست، اگر کسی آینه را دید صاحب‌صورت را می‌بیند، اگر آینه را این‌قدر غبارآلود کرد که دیده نمی‌شود و او را ندید، يك چیز دیگری را دید، البته صاحب‌صورت را نمی‌بیند، اینکه فرمود اگر شما خدا را فراموش کردید، خودتان را هم فراموش می‌کنید و کیفر تلخ فراموشی خدا این است که خودتان را فراموش می‌کنید، مقابل آن در سوره مبارکه «اعراف» آمده است، همان آیه معروف ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾.<sup>۹</sup> حالا این موطن کجا هست، بماند. حالا موطن عقل است، موطن فطرت است، کجا هست، بماند؛ ولی می‌فرماید در آن موطن خداوند انسان را به خود نشان داد: ﴿أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾؛ یعنی انسان را شاهد خود کرد، خود مشهود خود شد، خود را دید، خدا در

۷. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۸. مصباح الشریعة، ص ۱۳.

۹. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

این اشهاد، سؤال می‌کند چه چیزی را می‌بینی؟ گفت تو را می‌بینم، ربوبیت تو و عبودیت خودم را می‌بینم، دو چیز را ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾، این آیه ذر نیست، این ذریه است. این سخن از آن نیست که از صُلب حضرت آدم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) ذرات ریزی استخراج شد، برای اینکه این با ظاهر آیه هم مطابق نیست نمی‌فرماید، «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» می‌فرماید: ﴿مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾، حالا این موطن کجاست، بحث دیگری دارد؛ ولی این ﴿أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾؛ یعنی «جعلهم شاهدين على أنفسهم» انسان را به خود نشان داد، آن‌گاه سؤال کرد چه چیزی می‌بینی؟ گفت تو را می‌بینم؛ مثل اینکه اگر کسی قدرت داشته باشد سر آینه را خم بکند، آینه را نشان خود آینه بدهد، از آینه سؤال بکند که چه چیزی را می‌بینی؟ می‌گوید تو را می‌بینم، ممکن نیست کسی مرآت را ببیند و در مرآت صاحب‌صورت را ننگرد، سخن از این نیست که «أَنَا عَبْدٌ وَأَنْتَ رَبٌّ»، سخن از این نیست که «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْخَالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ».<sup>۱۰</sup> سخن بالاتر از این مرحله است، «أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْبُوبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ إِلَّا الرَّبُّ»،<sup>۱۱</sup> شما مناجات معصومین (عَلَيْهِمُ السَّلَام) را که می‌بینید، می‌بینید مناجات اینها هم درجاتی دارد، سخن این نیست که من مربوبم و تو ربی، مرا تو باید اداره کنی، سخن از من نیست، ولو به عنوان من فقیه، سخن از توست. از انسان سؤال می‌کند چه چیزی را می‌بینی؟ می‌گوید تو را می‌بینم، نه اینکه تو خالق و من مخلوقم، اینجا سخن از من و تو نیست، سخن از توست، فقط این حالت هست.

از بزرگان سؤال کردند که شما این آیه ذریه یادتان است؟ می‌فرماید آری؛ مثل اینکه دیروز بود، حالا اینها چه کسانی هستند، چه چیزهایی هستند، به هر حال ما اگر آن راه‌ها برای ما پیچیده باشد، ظاهر این کریمه که مستور نیست، می‌فرماید ما وقتی انسان را نشان خود انسان دادیم، دیگر سؤال نکردیم، نفرمود «قال» یا «قلت» ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، من را نمی‌بینید؟ ﴿قَالُوا بَلَى﴾، چرا، دیگر نفرمود «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى

۱۰. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۳۱۹.

۱۱. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۳۲۰.

آنفُسَهُمْ و قال أَلستَ «قال» هم متخلّل نشده، همین که انسان را نشان خود انسان داد، فرمود مگر من ربّ نیستم؟  
 عرض کرد چرا، ﴿قَالُوا بَلَى﴾، تو ربّی، ما ربوبیت تو را می بینیم، حالا ما چنین آینه ایم در حقیقت. در جهان طبیعت  
 چنین آینه ای وجود ندارد که کسی آینه ای بسازد و سر آینه ها را خَم بکند به خود نشان بدهد و از آینه حرف بگیرد،  
 بگوید که چه کسی را می بینی؟ بگوید تو را می بینم، چنین چیزی در جهان طبیعت نیست؛ اما جان آدمی چنین  
 آینه ای است، حالا اگر کسی صاحب صورت را ندید، خود را نمی بیند، دیگر فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ  
 فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾، شما او را فراموش نکنید، وگرنه خودتان از یادتان می روید، آن خود اصلی مستور می شود، همین  
 خودی که ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾، ظهور می کند، این می شود: ﴿أَهْمَتَهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾، هر چه بگویند جبهه نیرو لازم  
 دارد، این می گوید من به فکر خودم هستم، همین کسی که آن خود اصلی را یادش رفته است، همین شده حیوان  
 دیگر، فقط به فکر خودش است؛ قبلاً که این خود او نبود، قبلاً این ابزار بود؛ یعنی در مرحله نفس نباتی یا در  
 مرحله گیاهی که انسان احتیاج به غذا دارد، اینها ابزار آدم هستند، اگر کسی آن اصل را رها کرد، خود این ابزار  
 می شود صاحب انسان، آن وقت خود این می شود نفس ﴿أَهْمَتَهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾، حالا اگر از این سخن بخواهید: ﴿يُظُنُّونَ  
 بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾، ﴿ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾، تا آخر آیه حرف همین است که چرا جبهه رفتند، اگر نمی رفتند کُشته نمی شدند،  
 حالا همین این دارد حرف می زند: ﴿يُظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ و امثال آن، بنابراین آن آیه مبارکه سوره  
 «حشر» در کنار این آیه سوره مبارکه «اعراف» که قرار می گیرد، خلاصه معلوم می شود اینها در دو طرف تقیض  
 هستند، اگر کسی خود را ببیند خدای خود را می بیند، خود را نبیند، خدا را نمی بیند، اگر کسی سری به آینه بزند،  
 صاحب صورت را می بیند، اگر کسی کاری با آینه نداشته باشد، صاحب صورت را نمی بیند، این اصل کلی در شواهد  
 فراوانی از قرآن کریم ظهور کرده است، در پایان سوره مبارکه «یس» ملاحظه می فرمایید، استدلال قرآن کریم  
 چیست، کسی که معاد را منکر است، چون معاد در حقیقت همان مبدأ است، رجوع به همان مبدأ است، جای دیگر

که نیست آنها که منکر معاد هستند، خدا می‌فرماید اینها مبدأ را نشناختند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾<sup>۱</sup>، چون مبدأ مبدأ را نشناختند، منکر معاد هستند، حالا اینها که منکر معاد هستند، قرآن درباره اینها چطور می‌فرماید آیه ۷۸ سوره «یس»، ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾، این چون نفس خود را ندید و فراموش کرد، منکر معاد شد، اگر خود او یادش باشد، چگونه ممکن است منکر معاد باشد، ممکن است کسی خود او یادش نرود، خود او به یادش باشد، آن وقت منکر معاد باشد، فرمود این کسی که اشکال می‌کند، می‌گوید ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾، برای اینکه خود او یادش رفته، چطور می‌شود که خود او یادش باشد، بگوید من، ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا﴾<sup>۲</sup> من هیچ بودم و خدای سبحان به این وضع آورد: ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ شد، ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾<sup>۳</sup> شد. الآن که همه اجزا هست، روح هم که از بین نمی‌رود. دوباره می‌تواند به حالت اولی برگرداند، این چون خود او یادش رفته است، معاد را از دست داده است، استدلال قرآن کریم این است: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾ معلوم می‌شود، اگر خود را فراموش نمی‌کرد، هرگز اعتراض درباره معاد اشکالی نمی‌کرد، معلوم می‌شود که معرفت نفس آن نقش را دارد که اگر کسی خود را فراموش بکند، مبدأ را فراموش می‌کند، اگر خود را فراموش بکند، معاد را فراموش می‌کند، اگر خود را ببیند و فراموش نکند، مبدأ را می‌بیند، اگر خود را فراموش نکند، معاد را می‌بیند این اساس کار است، این گرچه راه دقیقی است؛ ولی برای همه هم هست، اصطلاحات علمی ندارد که يك اُمّی درس‌نخوانده بگوید، طیّ این راه برای من دشوار است یا کسی بگوید من هنوز خیلی از اصطلاحات را یاد نگرفتم، این طور نیست. در عین حال که دقیق است، عمومی است. بنابراین اینکه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾، برای آن است که اگر کسی یاد حق را از

۱. سوره انعام، آیه ۹۱؛ سوره زمر، آیه ۶۷.

۲. سوره انسان، آیه ۱.

۳. سوره مومنون، آیه ۱۴.



دست داده است، کیفری که دامگیرش می‌شود، این است که خداوند او را به جای ﴿أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾،

﴿أَنسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ می‌کند، يك بار اشهاد بود، الآن انذار، اگر کسی بخواهد خدا او را به او نشانش بدهد، راهش همان

ذکر حق است، یاد حق است. این یاد حق را در پایان سوره مبارکه «اعراف» فرمود صبح و شام داشته باشید. در

آیه ۲۰۵ سوره «اعراف» این است: ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾،

هم نام خدا را در لفظ و هم یاد خدا را در دل، اما با حالت تضرّع و ترس انسان همان سرمایه‌اش که «وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»<sup>۱</sup> همیشه باید داشته باشد، انسانی که خود را مقتدر می‌بیند، در همان لحظه اقتدار محبوب از خداست،

قدرت دارد این حرفی در او نیست؛ اما قدرت برای خداست، نه برای او چیزی که برای خداست، اگر به خود اسناد

بدهد، این می‌شود حجاب و چیزی که برای خود اوست، همان ضعف و مسکنت است، چرا انسان آن وصف اصلی

خود را از دست بدهد، فرمود: ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾،

هم در جان و هم در لفظ، صبح و شام، حالا این صبح و شام یا کنایه از دوام است یا نه، «فی طرفیه النهار» به یاد

حق باشید، اول روز به یاد حق باشید که روز تأمین شود به یاد حق و اول شب هم به یاد حق باشید تا شب تأمین

شود به یاد حق ﴿وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾، مبدا خود را جزء غافلین بشمارید!

پس اگر کسی خدا را فراموش کرد، یقیناً خود را هم فراموش می‌کند، آن وقت این سه تا آیه‌ای که خوانده شد؛

یعنی آیه ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۲</sup> با آیه ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾ و آیه محل بحث که ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾، اینها يك ارتباطات منطقی با هم دارند، بعضی عکس هم هستند، بعضی عکس نقیض

هم هستند و امثال آن؛ آن گاه آن حدیث معروف را گفتند به منزله عکس نقیض این آیه سوره «حشر» است که «مَنْ

عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، عکس نقیضش این است که «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ»، پس عکس نقیض آن

۱. مصباح المتباعد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

حدیث معروف این است که «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ»، «لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ» یعنی «نَسی رَبَّهُ»، «لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ»؛ یعنی «نَسی نفسَه»، پس اگر کسی خدا را فراموش کرد، خود را فراموش می‌کند، آن وقت این آیه به منزلهٔ عکس نقیض آن حدیث معروف است، وگرنه ارتباطات منطقی بین این سه آیه کاملاً برقرار است، این يك راه معرفت نفسی است که با ذکر حق تأمین می‌شود، فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

شیطان هم برای اینکه سرمایه را از انسان بگیرد، اول یاد حق را از انسان می‌گیرد، در آیه نوزده سوره مبارکه «مجادله» که قبل از همین سوره «حشر» است، فرمود: ﴿اسْتَحْذَرُوا الشَّيْطَانَ فَانْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾؛ شیطان بر اینها محیط می‌شود و مسلط می‌شود، یاد حق را از دل اینها برمی‌دارد، کجا می‌آید که یاد حق را از دل برمی‌دارد؟ در همان بیان نورانی حضرت امیر هست که وقتی شیطان از راه گناه در درون دل وسوسه کرد، کم‌کم جا باز می‌کند، وقتی جا باز کرد، آنجا تخم‌گذاری می‌کند، «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ»؛ وقتی دبیب دارد، کم‌کم می‌جنبند، در صفحهٔ نفس می‌بینند، صاحب‌خانه بیدار نشده با این دبیبش، بعد آشیانه می‌سازد، می‌بیند این صاحب‌خانه بیدار نشده، تخم‌گذاری می‌کند، می‌بیند صاحب‌خانه بیدار نشده، «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ»، وقتی بیضه گذاشت و تخم‌گذاری کرد، از آن به بعد دیگر مالک این سرزمین می‌شود، «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»<sup>۱</sup>، با زبان اینها حرف می‌زند، با چشم اینها می‌بیند، این شخص می‌بیند؛ ولی در حقیقت بیننده شیطان است، این شخص حرف می‌زند و در حقیقت گوینده شیطان است، این در مقابل آن گروهی هستند که بحث‌هایش قبلاً به عنوان قرب نوافل گذشت، در قرب نوافل آن حدیث معتبر این بود که انسان به جایی می‌رسد که فیض خدا و لطف خدا همهٔ امور این شخص را اداره می‌کند؛ یعنی اگر این شخص حرف می‌زند با زبان خدا حرف می‌زند، اگر این شخص می‌بیند با بصر خدا می‌بیند و اگر می‌شنود با سمع خدا می‌شنود، این تازه قرب نوافل است،

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۷.

بالا تر از این قرب فرایض است که در روایات ما آنچه که مرحوم صدوق در توحید نقل کرد، در جوامع روایی دیگر آمده است که حضرت امیر (سَلَامُ اللهُ عَلَیْهِ) دارد: «أَنَا جَنْبُ اللهِ»، «أَنَا يَدُ اللهِ»<sup>۱</sup> و امثال آن. بالاتر از قرب نوافل، قرب فرایض است که انسان در مقام فعل و ظهور حق می شود، «ید الله»؛ یعنی اگر خدا سخن می گوید با زبان این انسان سخن می گوید، این قرب فرایض است که بالاتر از قرب نوافل است و این در روایات ما فراوان درباره اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَام) آمده است و چون همه اینها در محور فعل حق است، کار حق است نه در محور ذات حق یا اوصاف ذاتی حق خود اینها فرمودند، در مقام ذات احدی را راه نیست. آنجا جایی است که «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ»<sup>۲</sup> اینها در مقام فعل و ظهور فعل است، در مقام فعل انسان یا تحت ولایت خداست که بازدهش آن است یا تحت ولایت شیطان است که بازدهش این است یا انسان به جایی می رسد که شیطان به زبان او حرف می زند و واقعاً شیطان است، شیاطین الإنس این مجاز نیست نه مجاز در کلمه است نه مجاز در اسناد «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ»، آن گاه «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» و امثال آن، این دوتا راه است.

شیطان برای اینکه بر اینها مسلط شود، اول یاد خدا را از اینها می برد، وقتی یاد خدا را از اینها بُرد، خود اینها را به جای خدا می نشاند، می گوید من هر چه دلم بخواهد می کنم. روزی که انسان دهن باز کرد و گفت من هر چه بخواهم می کنم، این همان روزی است که باید به او گفت «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>، حالا بُت کده ای در درون خود ساخت، این بزرگان می گویند اصنام و اوثنان یکسان نیستند، لطایف «و الطفه الهواء و أكسفه الوثن»<sup>۴</sup>، این حرف آن عارف بزرگ است، بت ها چند گونه اند، رقیق ترش و لطیف ترش هواست و کثیف ترش همین سنگ و گِل است همین سنگ و چوب است، «الطفه الهواء و أكسفه الوثن» یا «الحجر» خلاصه هیچ فرقی ندارد، الآن هم سخن

۱. التوحید (للسدوق)، ص ۱۶۴؛ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. نهج البلاغة (للصیحي صالح)، خطبه ۱.

۳. سوره انبیاء، آیه ۶۷.

۴. الفتوحات (جلدی)، محیی الدین (ابن عربی)، ج ۲، ص ۵۹۰.

حضرت ابراهیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) زنده است، به انسان هواپرست می‌گوید: ﴿أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾. همین که انسان به خود اجازه داد بگوید من هر چه بخواهم می‌کنم؛ یعنی معبود من و رب من همان هوای من است، این حرف را او نمی‌زند، این حرف را شیطان می‌زند، ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾. <sup>۱</sup> پس کاری که شیطان می‌کند، ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾. وقتی یاد حق را از یادشان برده است، فراموش کرد همه معاصی ظهور می‌کند؛ لذا در سوره مبارکه «ص» می‌فرماید تمام گناهان برای این است که اینها قیامت از یادشان رفته همین، در سوره «ص» آیه ۲۶ چنین است، می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾. چرا؟ ﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾. اینها نه چون دروغ گفتند، اینها نه چون غیبت کردند، چون غیبت کردند، دروغ گفتند، معصیت کردن‌های دیگر همه و همه در اثر نسیان روز حساب است، فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾. ﴿يَوْمَ الْحِسَابِ﴾. هم که رجوع به همان «الله» است، پس اگر کسی به یاد خود نبود، هم مبدأ را فراموش می‌کند هم معاد را فراموش می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾. اگر چنانچه کسی خود را فراموش کرد، در بحث‌های قبل ملاحظه فرمودید که او از نظر قرآن کریم سفیه است، عاقل نیست، چون قرآن میزان است و انسان همه فکرها را باید بر این میزان عرضه کند، خود او را هم باید با این میزان بسنجد، اگر کسی خواست بفهمد، عاقل است یا سفیه حالا همین که مردم چهارتا لقب به آدم دادند، کافی نیست. به هر حال روزی این پرده کنار می‌رود، ما اگر خواستیم بفهمیم سفیه هستیم یا عاقل، راه دارد یا ندارد؟ اگر راه ندارد که برای ما میزان نمی‌فرستند، یقیناً راه دارد.

یکی از راه‌ها مسئله اختلاف بود که فرمود: ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>، معلوم می‌شود هر کسی داعیه اختلاف دارد، می‌خواهد نظامی را پراکنده کند عاقل نیست. ضابطه دیگر این است که اگر کسی واعظ بود؛ ولی متعظ نشد؛ یعنی دیگران را امر به معروف و نهی از منکر کرد؛ ولی خود عمل نکرد، این عاقل نیست. آیه ۴۴ سوره «بقره» همین است که ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾، کتاب که اختصاصی به تورات و انجیل ندارد، شامل قرآن کریم هم می‌شود، اگر کسی واعظ غیر متعظ بود، قرآن می‌فرماید چون خود را فراموش کردی، ﴿فَلَا تَعْقِلُونَ﴾، این می‌شود سفیه و این سَفَه روز قیامت ظهور می‌کند، پس اگر کسی خود را فراموش کرد، می‌شود واعظ غیر متعظ، اگر کسی خود را فراموش کرد، حق را فراموش می‌کند، اگر کسی خود را فراموش کرد، به دام همه معاصی می‌افتد و اهل جهنم خواهد بود؛ لذا در آیه بعد می‌فرماید اصحاب آتش و اصحاب بهشت یکسان نیستند: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾، وگرنه الآن که سخن از بهشت و جهنم نبود، سخن از نسیان نفس و نسیان رب بود، چون نسیان رب زمینه همه معاصی را فراهم می‌کند و مایه جهنم رفتن است؛ لذا می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.

در قرآن کریم نسیان را به حق تعالی هم نسبت داده است که فرمود اینها خدا را فراموش کردند، خدا هم اینها را فراموش کرده است؛ اما هم قرینه عقلی است، بر معنا کردن نسیان در آنجا و هم قرینه نقلی. درباره خصوص منافقین آمده است که اینها خدا را فراموش کردند، خدا هم اینها را فراموش کرده است، سوره «توبه» است که ﴿الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ﴾<sup>۲</sup>، دستشان از خدمت به جامعه می‌کشند: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾، اینها خدا را فراموش کردند، خدا اینها را فراموش کرد، خدا اینها را فراموش کرد؛ یعنی اینها را به حال خود اینها وا گذاشت. دلیل عقلی بر استحاله نسیان حق این است که علم خدا ذاتی است، اگر

۱. سوره حشر، آیه ۱۴.

۲. سوره توبه، آیه ۶۷.

علم ذاتی بود علم که نسیان نمی‌شود این فرضش مستحیل است، او علم محض است. وقتی علم محض شد، اگر کسی علم محض را تصوّر کرد، نسیان برای او راه ندارد، این برهان عقلی است.

برهان نقلی‌اش هم در قرآن کریم آمده است که ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾<sup>۱</sup>، این از آن مواردی است که نکره در سیاق نفی مفید عموم است، به هیچ وجه نسیان درباره خدا نیست. این ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾، اصلاً نسیان‌بردار نیست خدا چه اینکه در سوره مبارکه «طه» وقتی فرعون از موسی و هارون (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) سؤال می‌کند که نسل‌های گذشته که مُرده‌اند در چه حالت هستند: ﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى \* قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۲</sup>، آیه ۵۱ و ۵۲ سوره «طه» این است که ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى \* قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾، پس نسیان حق مستحیل است، عقلاً و نقلاً اینکه فرمود: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾؛ یعنی «ترک‌هم» منافقین را به حال خودشان ترك کرد، اگر منافقین را به حال خودشان ترك کرد، يك موجود ضعیفی که هیچ توان ایستادن ندارد، او اگر به حال خود ترك شد، یقیناً سقوط می‌کند و تعبیر سقوط هم این است که ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا﴾؛ مثل کسی است که در فضا باشد: ﴿فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾<sup>۳</sup>؛ مثل انسانی که در بین آسمان و زمین بی‌پناهگاه باشد، رها بشود یا همان‌جا کرکس‌ها این را اختطاف می‌کنند یا تندباد این را به ته درّه مسحوق می‌کند، سحیق، یعنی مسحوق، اینهایی که پودر می‌شوند، در این داروخانه‌ها آن پودرها را می‌گفتند مسحوقات، سحیق یعنی مسحوق، «بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی»<sup>۴</sup>؛ یعنی خلاصه اینجا را نرم کردند، فرمود یا ﴿فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ﴾، یا ﴿تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾؛ یعنی مکانی که متمکنش مسحوق است، چنین آدمی است. این خاصیت «نسیان الرب» است و باعث می‌شود که خود انسان خود را فراموش می‌کند؛ لذا در این کریمه به ما

۱. سوره مریم، آیه ۶۴.

۲. سوره طه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳. سوره حج، آیه ۳۱.

۴. مصرع از شعر «شیعی ما إن شربتم ماء عذب فاذكرونی \*\*\* أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی و أنا سبط الذی من غیر جرم قتلونی \*\*\* و مجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی».

هشدار داد: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾، آن خود حقیقی یادشان رفته، آن وقت بیگانه آمد به جای او نشست و شد صاحب‌خانه فقط به فکر آن بیگانه هستند: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾. این لسان، لسان حصر است: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾، «فَسَقَ»؛ یعنی «خرج عن الطريق» اینها هستند که فاسق حقیقی هستند در مقابل آن مهاجر و انصار که فرمود: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾.<sup>۱</sup> یا ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.<sup>۲</sup> در مقابل آن اینجا می‌فرماید که ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾، اینها هستند که واقعاً فاسق هستند و این هشدارها اگر کسی را بیدار نکند، سخت است که توفیق خدا نصیب او شود. در سوره مبارکه «کَهِف» آیه ۵۷ این است که ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا﴾، فرمود به اینکه کسی که به آیات الهی متذکر شد، ما تذکر دادیم؛ ولی او گوش نداد، این تذکر دادیم؛ یعنی عقل را در نهاد او گذاشتیم، از بیرون هم یادآوری کردیم، ما چیز تازه‌ای یاد او ندادیم، اینها همه تذکره است: ﴿فَذَكِّرْ﴾<sup>۳</sup> هست، ﴿إِنْ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ﴾<sup>۴</sup> هست، این غیر از آن ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾<sup>۵</sup> است، این ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، يك مطالب جدیدی است؛ اما آن آیاتی که می‌فرماید اینها تذکره است، معلوم می‌شود اصل سرمایه در نهان ما هست که این را یادآوری می‌کنند، هم سرمایه را همه دارند و هم یادآوری به همه رسیده است. حالا آن ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، ممکن است که خواص آن را بفهمند، فرمود ما یادآوری کردیم، اصل را هم که به عنوان سرمایه به او دادیم، اگر کسی با داشتن سرمایه اصلی با یادآوری بعدی اعراض کرد، خیلی ستمکار است، از این به بعد ﴿وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾، ما گفتیم ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۵؛ سوره حشر، آیه ۸.

۲. سوره بقره، آیه ۵؛ سوره حشر، آیه ۹.

۳. سوره ق، آیه ۴۵؛ سوره طور، آیه ۲۹.

۴. سوره مزمل، آیه ۱۹؛ سوره انسان، آیه ۲۹.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره جمعه، آیه ۲.

بین چه کردی این ﴿وَنَسِيَ مَا قَدَّمْتُ يَدَاهُ﴾، ما تذکر دادیم: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، این ﴿نَسِيَ مَا قَدَّمْتُ يَدَاهُ﴾، اگر ما گفتیم: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، این ﴿وَنَسِيَ مَا قَدَّمْتُ يَدَاهُ﴾، دیگر او را به حال خود رها می‌کنیم، این به حال خود رها می‌کنیم، يك معنای دیگری دارد البته، مگر ممکن است که خداوند يك موجود ممکن را به حال خود رها بکند، این «إِلَهِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرَفَةَ عَيْنٍ»<sup>۱</sup> یا «وَلَا تَكِلْنَا إِلَى غَيْرِكَ وَلَا تَمْنَعْنَا مِنْ خَيْرِكَ»<sup>۲</sup>، این نه به آن معناست که خدایا ما را به حال خودمان رها نکن! این اصلاً قابل قبول نیست، قابل شدن نیست که خدا يك موجود ممکن را به حال خود رها بکند، چیزی که ذاتاً نیازمند به خداست که نمی‌شود او را رها کرد؛ یعنی آن فیض خاص را از ما نگیر! اگر آن فیض خاص را از ما گرفتی، به هر حال تو اگر ولیّ ما نشدی، دیگری ولیّ ما می‌شود، ما دوتا ولیّ که بیشتر نداریم؛ یکی ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، تو اگر ما را رها کردی، آن دیگری که ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾<sup>۳</sup>، ما تحت ولایت او قرار می‌گیریم، می‌شویم «مولىٰ علیه» او، او هم که احتناك می‌کند، حنك می‌گیرد سواری می‌خواهد. چنین نیست که این شیطان که دشمن انسان است، انسان را از پا در بیاورد، بکشد و انسان را راحت بکند، چنین نیست که ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾<sup>۴</sup>، نه می‌کشد نه می‌گذارد که انسان حیاتِ طیب داشته باشد، کار شیطان این است، خطر شیطان این است که او اسیر می‌گیرد، وقتی اسیر گرفت، انسان تمام هوش و فکرش را باید در خدمت شیطان پیاده کند تا هست، بعدش هم ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾، اگر انسان بمیرد و نابود بشود، مرگ هم به معنی نابودی باشد که راحت می‌شود؛ یعنی عذابش موقت است، کار شیطان این است که با همین ابزار بخواهد کار خود را انجام بدهد، این است که اگر کسی یادآوری‌های حق در او اثر نکرد، آن‌گاه می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸۸.

۲. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۴. سوره اعلیٰ، آیه ۱۳.



إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا<sup>۱</sup>، هر چه شما هدایتش کنی، نمی آید برای اینکه ما دیدیم لایق نیست، توفیق را از او گرفتیم، او را به حال خود رها کردیم، او از این به بعد در تحت ولایت شیطان است، چنین خطری هست؛ لذا این آیه از غرر آیات سوره مبارکه «حشر» به شمار می آید، چون هم مراقبت را دارد، هم محاسبت را دارد، مخصوصاً این آیه بعدی که ما را به مراقبت وادار می کند: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ﴾، امر و نهی او به يك جا برمی گردد، گاهی به زبان امر به یاد خدا باشید، گاهی به زبان نهی می فرماید، خدا را فراموش نکنید! ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾، اینکه گفتند هر کاری را به نام حق شروع کنید؛ یعنی کاری را انسان باید انجام بدهد که بتواند وقتی وارد آن کار می شود، بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، این یا واجب است یا مستحب، وگرنه در حرام و مکروه که انسان نمی تواند بگوید خدایا به نام تو! این ﴿أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾<sup>۲</sup>، که مخصوص این دو، سه مقطع دنیا و برزخ و قیامت نیست. کاری که انسان بتواند به خود اجازه بدهد، بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، این می شود یا واجب یا مستحب، اینکه گفتند هر کاری می کنید به نام خدا شروع کنید؛ یعنی کار باید طوری باشد که بشود به نام خدا شروع کرد، آن گاه خانه ای که انسان در آن خانه چنین افرادی به سر می برند، این خانه رفیع است، وگرنه ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، کدام خانه است که إذن تشریعی به آنها داده نشد، نگفتند که شما بلند باشید، إذن تشریعی که همگانی است. خدا به همه گفت که بیاوید، ترقی کنید، تعالی پیدا کنید، به همه گفت، إذن تشریعی به همه داد؛ اما این ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، يك إذن تکوینی است، ببع «بما أنه بيع» که «حَجَرٌ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ»<sup>۳</sup> خود ائمه (علیهم السلام)، مخصوصاً امام باقر (سلام الله علیه) و ائمه دیگر می فرمودند کعبه حجری است، از احجاری است که «لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ»، مردم موظف شدند بیاوند مکه زیارت کنند که «مِنْ تَمَامِ

۱. سوره کهف، آیه ۵۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۰.

۳. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۵.

الْحَجَّ لِقَاءُ الْإِمَامِ»<sup>۱</sup> بیایند با ما بیعت کنند، امامت ما را بپذیرند، وگرنه حجری است، «لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ»، این را خود آنها فرمودند، حالا این بیعتی که ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، برای ساکن آن بیت است یا خود آن بیت؟ مسجد را نمازگزار آبرو می‌دهد، وگرنه «حَجَرٌ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ»، مسجد جزء بیوتی است که ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ شد، مشاهد ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) را خود ائمه آبرو دادند، اگر فرمود: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، دلیلش هم ذکر فرمود برای اینکه ﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾<sup>۲</sup>، اینها هستند که به آن بیوت آبرو دادند، پس انسان می‌تواند بیت خود را جزء بیوتی کند که ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، همان طوری که مسجد را نمازگزار رفیع کرده است.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۷۸.

۲. سوره نور، آیه ۳۷.